دیدار و گفت‌وگوی «جوان» با خانواده شهید حسین فصیحی دستجردی از شهدای دفاع‌مقدس

حسین سال‌ها بعد از شهادت عکسش را به مادر رساند!

اشرف فصیحی دستجردی

کوچه پس کوچه‌های میدان شکوفه را یک به یک دنبال می‌کنیم تا مقابل خانه خواهر شهید حسین فصیحی می‌رسیم. پدر و مادر شهید چندسالی است به دیدار حق رفته‌اند و فرصت دیدار ما با خواهران و بستگان شهید در اعیاد شعبانیه فراهم شده است. شهید فصیحی روز ۲۶ دی‌ماه ۶۵ در حالی که جوانی ۲۰ ساله بود در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید و حالا خانواده شهید بر آنند تا راوی خاطرات این شهید دفاع‌مقدس باشند.

اولین پسر

فاطمه فصیحی خواهر شهید در ابتدای همکلامی‌مان از حسین و نحوه حضورش در جبهه می‌گوید: «برادر شهیدم، حسین پسر اول خانواده و برادر بزرگ ما بود. از نوجوانی به عضویت بسیج درآمد و سال ۶۵ در حالی که ۲۰ ساله بود به منطقه عملیاتی شلمچه رفت تا در عملیات کربلای ۵ شرکت کند. حسین در همین عملیات به شهادت رسید.»

خواهر شهید ادامه می‌دهد: «وقتی حسین تصمیم گرفت به جبهه برود، به او گفتم هنوز خیلی کم سن و سال هستی، اما دلش طاقت نیاورد و شناسنامه‌اش را دستکاری کرد و برای جبهه ثبت نام کرد. برادرم دو بار به جبهه اعزام شد که یک بار از ناحیه پا مجروح شد. ترکش به بغل پاشنه پایش اصابت کرده بود. برایم تعریف کرد در جبهه همراه چند همرزمش اشتباهی به سمت عراقی‌ها رفته بودند و نزدیک بود اسیر شوند. حسین گفت وقتی متوجه می‌شوند قاطی نیروهای عراقی شدند، قبل از اینکه دشمن متوجه حضورشان شود، به هر شکلی بود از آنجا دور می‌شوند.»

دایی مهربان

خواهر شهید درباره خصوصیت‌های اخلاقی برادرش می‌گوید: «حسین از کودکی به خانواده علاقه زیادی داشت، به طوری که وقتی در مدرسه تغذیه می‌گرفت، به خانه می‌آورد و با ما تقسیم می‌کرد. برادرم هر وقت به خانه‌مان می‌آمد، همیشه دست پر بود و حتماً یک هدیه می‌آورد. بچه‌های مرا خیلی دوست داشت و به آنها محبت می‌کرد. من هم هر زمان حسین می‌آمد دوست داشتم حسابی از او پذیرایی کنم و سنگ تمام بگذارم. همسرم وقتی رفتار من را نسبت به برادرم می‌دید، می‌گفت چرا اینقدر خودت را خسته می‌کنی، برادرت غریبه که نیست. می‌خندید و می‌گفت که انگار رئیس‌جمهور می‌خواهد بیاید! فقط خدا می‌دانست این همه شور و شوق دیدن برادرم یک امر عادی نبود. هر بار که می‌دیدمش، قلبم شاد می‌شد و یک محبت خدایی از او در دلم بود. حالا سال‌هاست فقط به قاب عکسش دلخوش هستم، هر وقت دلتنگش می‌شوم با نگاه به عکسش دلم را آرام می‌کنم. پیراهن یادگاری‌اش را شب‌ها بالای سرم می‌گذارم که فراموشم نشود چه روزهای خوبی با هم داشتیم و برادرم برای چه هدفی شهید شد.»

کنار تابوت او

خواهر شهید درباره شنیدن خبر شهادت حسین هم می‌گوید: «قبل از شهادت حسین انگار کسی به من گفت حسین شهید می‌شود. انگار که خیلی قبل‌تر از شهادتش، مرا برای شنیدن خبر آماده کردند. یک ماه قبل از شهادت برادرم به دلم الهام شده بود اتفاق مهمی در راه است، تا اینکه این حادثه اتفاق افتاد. وقتی برای آخرین دیدار کنار تابوتش حاضر شدم، دور تابوت شلوغ بود و همه مردان نامحرم بودند.»

وی ادامه می‌دهد: «مردهای فامیل، دست‌هایشان را مقابل جمعیت حلقه کردند تا راه باز شود و بتوانم پیکر برادرم را ببینم. وقتی برادرم را دیدم نشناختم! چون زمانی که بدرقه‌اش کرده بودم، صورتش هنوز محاسن نداشت و یک سربند یاحسین به پیشانی داشت، ولی وقتی در تابوت نگاهش کردم، محاسن صورتش بلند شده بود. برای همین هول کردم و گفتم این برادرم حسین نیست، اما باید واقعیت را باور می‌کردم. این خود حسین بود. برادرم بر اثر اصابت یک گلوله به گیجگاهش به شهادت رسیده بود. صورتش هنوز غرق در خون بود. آن لحظه‌های سخت وداع فقط یاد مصیبت‌های کربلا بودم که چه بر سر امام حسین (ع) و یارانش آوردند.»

خاطرات کوتاه

رقیه فصیحی، دومین خواهر شهید هم می‌گوید: «چون هنگام شهادت حسین نوجوان بودم، چند خاطره کوتاه در ذهنم مانده است. یادم است دبستان بودم و حسین برای کار به تهران رفته بود. وقتی به دستجرد آمد، برایمان سوغاتی آورده بود. برای من یک پیراهن چین‌دار خوش رنگ سفید و قرمز خریده بود. آنقدر آن پیراهن را دوست داشتم که به همه نشان می‌دادم. روح برادر شهیدم شاد که با آن هدیه یک عمر برای من خاطره قشنگ باقی گذاشت.»

خواهر شهید درباره نامه‌های دریافتی برادرش می‌گوید: «قدیم یک نادر پستچی بود که اهل روستای حسن‌آباد بود و نامه رزمندگان را به دست خانواده‌های‌شان می‌رساند. برادرم حسین هم مرتب از جبهه نامه می‌فرستاد. در نامه‌هایش احوال همه اهالی را جویا می‌شد. چند روز قبل از شهادتش یک تلگراف فرستاده بود که بعد از شهادتش به دست ما رسید. در آن تلگراف نوشته بود سلام. من حالم خوب است. نگران نباشید. این پیام را نمی‌دانیم چرا نادر پستچی به دست ما نرسانده بود و بعد از شهادت حسین آن را به مادر شهید محمد فصیحی می‌دهند که به دست ما برساند.»

تأکید بر حفظ حجاب

ام‌البنین فصیحی، خواهر سوم شهید هم می‌گوید: «برادرم خیلی روی حجاب تأکید داشت. همیشه مراقب ما خواهر بود که تنها جایی نرویم. حجاب‌مان را جلوی نامحرم حفظ کنیم و زیاد جلوی چشم نامحرمان نباشیم. با اینکه مهربان و شوخ طبع بود، اما از دست کسانی که حجاب‌شان را رعایت نمی‌کردند، ناراحت می‌شد. می‌گفت حجاب‌تان را حفظ کنید که خون شهدا پایمال نشود. ای کاش مردهای امروزی هم مانند شهدا این غیرت علوی را داشتند که از ناموس‌شان مراقبت کنند.»

خواهر شهید درباره چفیه یادگار برادرش می‌گوید: «برادرم حسین از جبهه به مرخصی آمده بود. او گفت برایت یک چفیه یادگاری آوردم. رفت از ساکش چفیه را آورد و به من داد. من هم که خیلی آن چفیه را دوست داشتم؛ سرم کردم و با آن عکس یادگاری انداختم. بعد از من هم خواهرم سرش کرد و او نیز با چفیه یک عکس یادگاری انداخت. حالا هر وقت جایی چفیه می‌بینم یاد برادر شهیدم و آن چفیه یادگاری‌اش می‌افتم و اشک در چشمانم حلقه می‌زند و دلتنگش می‌شوم.»

> حسین چند روز قبل از شهادتش یک تلگراف فرستاده بود که بعد از شهادتش به دست ما رسید. نوشته بود سلام. من حالم خوب است. نگران نباشید. نمی‌دانم چرا پستچی این تلگراف را به دست ما نرسانده بود. شاید قسمت بود بعد از شهادت دوباره به ما سلام کند

فعال انقلابی

فاطمه فصیحی، عمه شهید هم در توصیف برادرزاده شهیدش می‌گوید: «حسین وقتی برای کار به تهران آمد، در خانه ما مهمان شد. همزمان شده بود با حکومت نظامی که کسی جرئت نداشت از خانه بیرون برود. برای همین ما هم اجازه نمی‌دادیم اهل منزل مخصوصاً پسرها شب‌ها بیرون بروند، اما اواخر حکومت پهلوی که تظاهرات به اوج خود رسیده بود حسین همراه بچه‌ها در تظاهرات‌ها شرکت می‌کرد.»

وی در شرح خصوصیت‌های اخلاقی شهید می‌گوید: «حسین بسیار خوش‌اخلاق و شوخ‌طبع بود و بیشتر صفات نیک را دارا بود. با اینکه دست و دلباز بود، اما اهل ولخرجی و اسراف نبود. با وجود اینکه سن کمی داشت، اهل معنویات بود و به احکام الهی عمل می‌کرد. احترام به والدین را رعایت می‌کرد و حرمت کوچک و بزرگ را نگه می‌داشت. چشم پاک بود و به محرم و نامحرم بسیار اهمیت می‌داد. می‌گفت هر کس از چشمانش به درستی مراقبت کند محرم اسرار الهی می‌شود و در قیامت بی‌پرده سعادت دیدار خدا را پیدا می‌کند. حسین خیلی دوست داشت هرچه زودتر شرایط ازدواجش فراهم شود و ازدواج کند و در این مورد با من مشورت کرده بود. اعزام آخر که به جبهه می‌رفت گفت عمه این بار که رفتم و برگشتم وقتش است که برویم برای خواستگاری، اما تقدیر جور دیگری رقم خورد و حسین رفت و دل به معشوق آسمانیش سپرد و مدال پر افتخار شهادت را بر گردن آویخت.»

آخرین دیدار

عمه شهید درباره آخرین دیدارش با شهید می‌گوید: «آخرین بار که حسین به خانه ما در تهران آمد از ناحیه مچ پا مجروح شده بود. قبل از خواب به من گفت صبح زود مرا بیدار کن چون می‌خواهم به دیدن مادرم در دستجرد اصفهان بروم. صبح رفتم که صدایش بزنم، اما دلم راضی نشد. چراکه مجروح بود و تازه از جنگ برگشته بود. ساعتی بعد که بیدار شد وقت نماز گذشته بود. ناراحت شد که چرا برای نماز بیدارش نکرده‌ام. ماجرا را برایش شرح دادم. با عجله حاضر شد و راهی رفتن به دستجرد شد. گفت اگر زودتر خودش را نرساند، به مادرش خبر می‌دهند شهید شده است. حسین این حرف‌ها را زد و رفت و دیگر حسین را ندیدم تا اینکه خبر شهادتش را آوردند.»

وی در شرح مراسم تشییع هم می‌گوید: «روز تشییع لوازم سفر را داخل ماشین گذاشتیم تا به سمت دستجرد اصفهان برویم. وقتی خواستیم از پارکینگ خارج شویم متوجه پارک خودرویی مقابل درب پارکینگ شدیم. در آن شرایط که برای رفتن عجله داشتیم این اتفاق برایمان ناخوشایند بود. ساعت‌ها طول کشید تا راننده آن خودرو پیدا شد و ماشینش را برداشت برای همین وقتی به مراسم رسیدیم خاکسپاری انجام شده بود و نتوانستم صورت شهیدمان را برای آخرین بار ببینیم.»

> وقتی در تابوت نگاهش کردم محاسن صورتش بلند شده بود. برای همین هول کردم و گفتم این برادرم حسین نیست! اما باید واقعیت را باور می‌کردم. این خود حسین بود. برادرم بر اثر اصابت یک گلوله به گیجگاهش به شهادت رسیده بود. صورتش هنوز غرق در خون بود

می‌مانم تا شهید شوم

در ادامه گفت‌وگوی‌مان، علی حیدری، شوهر عمه شهید هم روایتی از حسین تعریف می‌کند: «یک روز در حیاط خانه نشسته بودم و حسین داشت در اتاق نماز می‌خواند. چند روز بود از جبهه به مرخصی آمده بود. وقتی نمازش تمام شد آمد کنارم نشست. به شوخی گفتم: صدام را کشتی! در جوابم گفت این سری که رفتم یا صدام را می‌کشم یا خودم شهید می‌شوم. بعد گفتم: حسین اگر از من می‌شنوی دیگر نرو! گفت: شما بیایید به جای من بروید تا من نروم. من تا نفس آخر به جبهه می‌روم یا شهید می‌شوم یا با دست پر و با پیروزی برمی‌گردم.»

کلاغ‌های خبر رسان!

اسماعیل حیدری، پسرعمه شهید هم خصوصیت‌های حسین را این‌گونه روایت می‌کند: «من چهار، پنج ساله بودم که حسین به شهادت رسید. یادم است شهید برای کار به تهران آمده بود و با ما زندگی می‌کرد. او خیلی مهربان و با اخلاق بود و نسبت به من محبت داشت و من هم او را بی‌اندازه دوست داشتم. حسین یک روز که می‌خواست از خانه بیرون برود دنبالش گریه کنان تا جلوی خانه پشت سرش رفتم. وقتی دید گریه می‌کنم مرا به کارگاه شکلات‌سازی روبه‌روی خانه‌مان که از دوستانش بودند برد و به من چند شکلات داد. مرا آرام کرد و به منزل آورد. زمانی هم که به جبهه می‌رفت منتظرش بودم زود برگردد. وقتی صدای کلاغ‌ها را می‌شنیدم در عالم بچگی می‌گفتم کلاغ‌ها از حسین برایم خبر آوردند.»

اصغر حیدری، پسرعمه شهید هم می‌گوید: «یک روز رفتیم خانه داییم دیدم زن داییم خیلی خوشحال است. او گفت که خیلی دلتنگ فرزند شهیدم بودم و رفتم سر وسایلش. دیدم بالشتی که از او به یادگار مانده آسترش کثیف شده است. باز کردم تا بشورم. به دلم افتاد پنبه‌های داخل بالشت را تخلیه کنم. چندسالی بود بعد از شهادتش دست نزده بودم. وقتی پنبه‌ها را بیرون ریختم چشمم به عکس حسین افتاد. نمی‌دانم چه زمانی عکس را داخل بالش گذاشته بود. کلی خوشحال شدم. آن عکسش را ندیده بودم و برایم تازگی داشت و فهمیدم حسین می‌دانست من این روزها خیلی دلتنگش شده‌ام خواست که این عکس را به دستم برساند.»

یادکرد

یادکردی از شهید عباس کریمی فرمانده لشکر ۲۷ که در اسفند سال ۶۳ آسمانی شد

فرماندهی یک‌ساله بر لشکر پایتخت

زهرا محمدزاده

عملیات بدر در اسفند ماه ۱۳۶۳ موفقیت چندانی در پی نداشت. در این عملیات دو فرمانده لشکر سپاه به نام‌های مهدی باکری و عباس کریمی به شهادت رسیدند. حاج عباس کریمی پس از شهادت حاج محمد ابراهیم همت در اسفندماه ۱۳۶۲ به فرماندهی لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) رسیده بود. اگر شهید کریمی در عمل اوایل سال ۶۳ سکان فرماندهی این لشکر را بر عهده داشته باشد، او تقریباً کمتر از یک سال فرمانده لشکر ۲۷ بود. شاید یکی از دلایل گمنامی حاج عباس در میان فرماندهان لشکر ۲۷ همچون حاج احمد و حاج همت، همین دوران کم فرماندهی‌اش در لشکر ۲۷ باشد. به مناسبت شهادتش در ۲۴ اسفندماه ۶۳ یادکردی را از این شهید بزرگوار پیش‌رو دارید.

فرمانده ۲۶ ساله

شهید عباس کریمی متولد سال ۱۳۳۶ بود. وقتی که در اواخر سال ۶۲ یا اوایل سال ۶۳ سکان فرماندهی لشکر ۲۷ را بر عهده گرفت، ۲۶ سال داشت. یک سال بعد او در ۲۷ سالگی به شهادت رسید. اما در این عمر زمینی کوتاه، حاج عباس پرونده کاملی از مبارزات انقلابی و حضور در میادین مختلف دفاع مقدس را به ثبت رسانده بود. پخش اعلامیه‌های حضرت امام در پادگان محل خدمتش (عباس آباد) و شرکت در تظاهرات و فرار از خدمت به فرمان امام و... از جمله فعالیت‌های انقلابی شهید کریمی بود. اما نام عباس کریمی وقتی بیشتر سرزبان‌ها افتاد که وارد سپاه شد و در بخش اطلاعات فعالیت کرد. سپس در اغتشاشات کردستان حضور یافت و با آشنایی‌اش با حاج احمد متوسلیان، فصلی نو در زندگی او گشوده شد.

اطلاعات- عملیات

حضور شهید کریمی در کردستان با عزیمت حاج احمد متوسلیان به جبهه جنوب پایان یافت. او همراه حاج احمد به پادگان دوکوهه رفت تا در تشکیل تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) نقش ایفا کند. تجربیاتی که حاج عباس در امر اطلاعات و شناسایی در جبهه کردستانات کسب کرده بود، باعث شد در تیپ تازه تشکیل شده محمد رسول الله(ص) به عنوان مسئول اطلاعات- عملیات به فعالیت‌هایش ادامه بدهد. او در عملیات فتح‌المبین کاری کرد کارستان و در همین عملیات نیز از ناحیه پا به سختی مجروح شد. چنانچه تا چند ماه با عصا در جمع رزمندگان حاضر می‌شد و در همین ایام نقاهت نیز پای سفره عقد نشست و ازدواج کرد.

فرمانده تیپ

بعد از اینکه شهید کریمی دوباره به جبهه برگشت، تیپ محمد رسول‌الله(ص) به لشکر ارتقا یافته بود. اینبار دیگر حاج عباس به واحد اطلاعات نرفت. او فرماندهی یکی از تیپ‌های لشکر ۲۷ را بر عهده گرفت و در چند عملیات بعدی به عنوان فرمانده تیپ حضور یافت. عملیات والفجر مقدماتی، والفجر ۱ و والفجر ۴ از جمله عملیاتی بود که حاج عباس کریمی به عنوان فرمانده تیپ در آنها شرکت کرد.

بدر و شهادت

در جریان عملیات والفجر مقدماتی و والفجر ۱، شهید همت به فرماندهی سپاه یازده قدر برگزیده شد. در این مدت حاج علی فضلی و سپس شهیدرضا چراغی فرماندهی لشکر ۲۷ را برعهده گرفتند. پس از شهادت رضا چراغی و بازگشت سازمان رزم سپاه به لشکر محوری، دوباره شهید همت به لشکر ۲۷ برگشت و فرماندهی آن را برعهده گرفت. در این زمان حاج عباس از یادگاران و افراد با تجربه لشکر به شمار می‌رفت. لذا پس از شهادت حاج همت در ۱۷ اسفندماه ۱۳۶۲، کمی بعد حاج عباس فرماندهی لشکر را برعهده گرفت.

هنوز چند ماهی از فرماندهی عباس کریمی بر لشکر ۲۷ نمی‌گذشت که زمزمه‌های شروع عملیات بدر به گوش رسید. او در این عملیات به عنوان فرمانده لشکر وارد شد و با شجاعتی که داشت تا خط مقدم درگیری می‌رفت. در جریان حضورش در منطقه شرق دجله که بسیار نزدیک به خطوط دشمن بود، با اصابت چند گلوله کاتیوشا به محل استقرار او و چند رزمنده دیگر، حاج عباس پرکشید و به فرماندهان شهید لشکر ۲۷ پیوست.

> هنوز چند ماهی از فرماندهی عباس کریمی بر لشکر ۲۷ نمی‌گذشت که زمزمه‌های شروع عملیات بدر به گوش رسید. او در این عملیات به عنوان فرمانده لشکر وارد شد و با شجاعتی که داشت تا خط مقدم درگیری رفت و روز ۲۴ اسفند ۶۳ به شهادت رسید

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۴۴۶

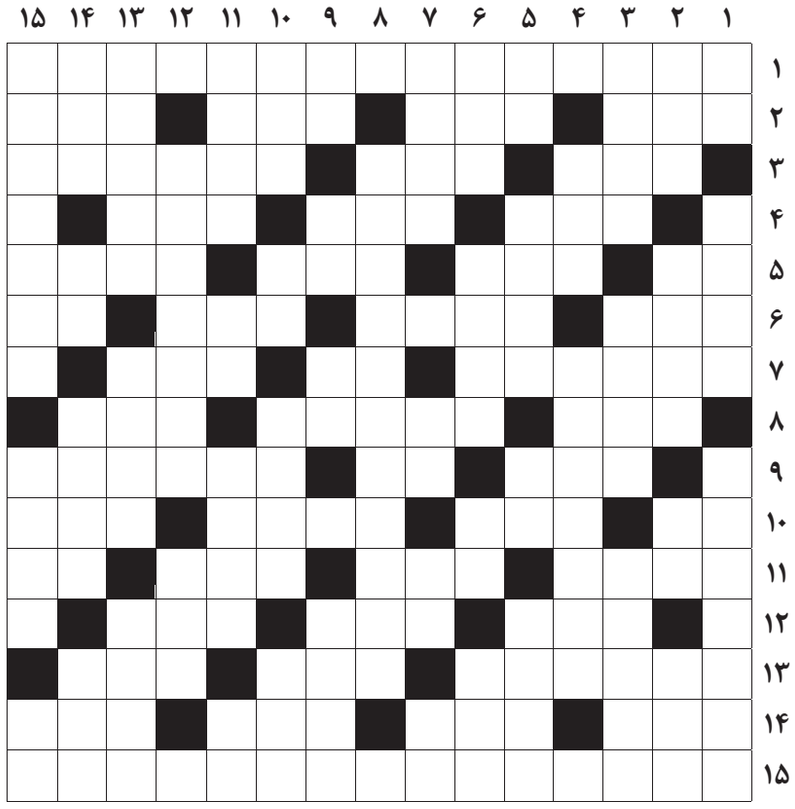

از راست به چپ

■ ۱- هنگام سنجیدن توانایی کسی در انجام کاری گفته می شود ■ ۲- شیرینی تولد- سلطان وحوش- سلاح صبور- فلز چهره ■ ۳- سدی در تهران – فکر و خیال- واحدی در سنجش برق فشار قوی ■ ۴- پراکندن- جایگاه قرآن هنگام تلاوت- فصیح و زبان آور ■ ۵- گشوده- اسب قهوه‌ای رنگ- گوسفند ماده- اسب کوتوله ■ ۶- ایتالیای قدیم- بشارت و مژده- عنوانی برای پیشوایان مذهبی دین یهود- نوعی رنگ خودرو ■ ۷- شهر صیفی‌جات استان تهران- حمله نظامی- کوچک‌ترین واحد هر عنصر ■ ۸- گویش افاغنه- کشاورز- زادگاه حضرت ابراهیم ■ ۹- واحد شیشه- ماه کم حرف- دیواره‌ای برای جلوگیری از امواج دریا ■ ۱۰- نوشیدنی گوارا- سلاح مار- تنگه و گلوگاه- سقف دهان ■ ۱۱- وال- از مواد لبنی- خروس تازی- به دنیا آوردن ■ ۱۲- آنتن بشقابی- باز آی و دل تنگ مرا مونس... باش- محاسن ■ ۱۳- اتحاد و همبستگی- اهلی- قانون دینی ■ ۱۴- فاصله‌دار- پیش‌درآمد گنج- درس کشیدنی- کشور صنعا ■ ۱۵- قوانین ناظر بر نحوه رسیدگی به محاکمات جزایی

از بالا به پایین

■ ۱- کشوری در اروپا- پول واحد اروپایی- نامزد انتخاباتی ■ ۲- طولانی ترین رود دنیا- جنگ و نبرد- میوه خوب- توپ چوگان ■ ۳- مغازه- شعله بی‌دود- پدرش بسوزد ■ ۴- حسادت- حد وسط ■ ۵- باران اندک- گرویی- شراب شاعرانه- فن و شیوه عمل ■ ۶- ضد پری- روش و طریق- راهی است برای رسیدن به حقیقت- شهری در آلمان ■ ۷- صدای خنده- ضربه‌سر در فوتبال- ردیف بافتنی- پدربزرگ ■ ۸- ملقب به ملک‌الشعرا و از شاعران بنام کشور ■ ۹- تکیه بر پشتی- شلوار جین- ویتامین جدولی- کال ■ ۱۰- مرد بی زن- بدی- علامت و نشانه- ستاره فوتبال دنیا ■ ۱۱- از منابع مهم ثروت- حرف همراهی- مهره مقتدر شطرنج- زوبین ■ ۱۲- نتیجه‌گرفتن- از مناطق آزاد کشور ■ ۱۳- شهری در ایتالیا- سلاح پرتابی- آدم نجیب و اصیل ■ ۱۴- دارو- علامت بیماری- گنج- میزان سن ■ ۱۵- بیشترین گازی که در هوا وجود دارد- اولین حسابی که در روز قیامت به آن رسیدگی می شود- ساز مولانا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۸		۹			
۹						۱		۲
۶	۷			۲				
					۳		۱	
		۲			۷		۹	
۷		۴			۶			
۳	۵							
						۹	۴	۳
				۹	۲			

۱	۸	۶	۲	۴	۲	۵	۲	۷
۲	۲	۴	۷	۶	۵	۸	۱	۲
۵	۲	۷	۱	۸	۲	۴	۶	۲
۷	۶	۲	۵	۱	۴	۲	۲	۸
۲	۴	۲	۸	۷	۶	۲	۵	۱
۸	۱	۵	۲	۲	۲	۷	۴	۶
۴	۷	۲	۶	۲	۱	۲	۸	۵
۲	۵	۱	۲	۲	۸	۶	۷	۴
۶	۲	۸	۴	۵	۷	۱	۲	۲

جدول کلمات متقاطع
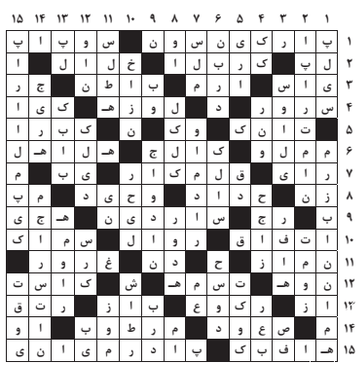
پاسخ جدول شماره ۶۴۴۵